

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.322693.2902>

The position of the government in the left current thought after the Islamic Revolution

Abstract

The left current is considered as a major current in the contemporary history of Iran. From the time of the Constitution to the Islamic Revolution, it has always played an active role in political and social developments. After the Islamic Revolution, according to the intellectual life of the left currents in discourse conflicts, they play a more active role in scientific discussions. The Iranian left, which looks at revolutionary, structural, repulsive, and even anti-capitalist and imperialist changes with the spice of indigenous modernization, it tends towards modernity with rational, scientific, humanistic and secular orientations. A critical approach to theories of development and rejection of macro-theories of modernization and the tendency towards socialist modernity can be considered as one of their intellectual characteristics.

This movement tries to rethink the role and function of the government with a critical approach. Therefore, in this study, we try to use the method of political flow, Examine the approach of the intellectual representatives of this current. What emerges from the left-wing approach is that they emphasize the role of social classes in analyzing the relationship between society and the state. And seek to evaluate the formation of a modern, secular state in the process of development and modernization. Intellectual representatives of this current, while enumerating the relative and independent position of governments, The condition of development and modernization is not in strengthening and expanding the authority of governments, Rather, they know the evolution and order of civil society in the sphere of power and politics. The present article seeks to examine the views and ideas of left-wing thinkers about the position of government.

Keywords: Islamic Revolution, Government, Political Current Studies, Left Current, Critical School.

جایگاه دولت در اندیشه جریان چپ پس از انقلاب اسلامی

دکتر مجید نجات پور^۱

تاریخ دریافت: 1401/4/10

دکتر مرتضی فرخی^۲

تاریخ پذیرش: 1401/6/7

چکیده

جریان چپ در تاریخ معاصر ایران به عنوان جریانی عمده در تحولات سیاسی و اجتماعی از دوران مشروطه تا انقلاب اسلامی مطرح بوده است. پس از انقلاب اسلامی با توجه به زیست فکری جریان‌های چپ در منازعات گفتمانی، نقش فعال‌تری در مباحث علمی ایفا می‌کنند. جریان چپ ایرانی که به تغییرات انقلابی، ساختاری، دفاعی و حتی ضدیت با سرمایه‌داری و امپریالیسم برخاسته از آن با رویکرد نوسازی بومی می‌نگرد، به مدرنیته با جهت‌گیری‌های عقلانی، علمی، اومانیستی و سکولار گرایش دارد. رهیافت انتقادی نسبت به تئوری‌های توسعه و رد نظریه‌های کلان نوسازی و گرایش به سوی مدرنیته سوسیالیستی را می‌توان از مشخصه‌های فکری آنها برشمرد. این جریان تلاش می‌کند تا با رویکردی انتقادی به بازاندیشی در نقش و کارویژه دولت مدرن بپردازد. این پژوهش می‌کوشد تا با بهره‌گیری از روش جریان‌شناسی سیاسی، رویکرد نمایندگان فکری این جریان را در مورد کارویژه دولت مورد مطالعه قرار دهیم. جریان فکری- سیاسی چپ در تحلیل مناسبات جامعه و دولت بر روی نقش و کنشگری طبقات اجتماعی تأکید دارند و می‌کوشند تا شکل‌گیری دولت مدرن و سکولار را در فرآیند توسعه و نوسازی نقد و ارزیابی کنند. این جریان، ضمن برشمردن جایگاه نسبی و مستقل برای دولتها، شرط توسعه و نوسازی را نه در تقویت و گسترش اقتدار دولتها، بلکه در تکامل و بسامانی جامعه مدنی در سپهر قدرت و سیاست می‌داند.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی، دولت، جریان‌شناسی سیاسی، جریان چپ، مکتب انتقادی.

^۱ پژوهشگر مرکز مطالعات انقلاب اسلامی دانشکده علوم اجتماعی و فرهنگی دانشگاه جامع امام حسین (ع)m.nejatpour@ihu.ac.ir^۲ استادیار علوم سیاسی دانشگاه بوعلی همدانFarrokhi2984@gmail.com

امروزه مکاتب و جریان‌های فکری پرسش‌های بنیادین درباب نقش دولت، غایات و اهداف آن مطرح نموده‌اند. اینکه دولت چگونه خود را بازتولید می‌کند یا اینکه چگونه خود را تداوم می‌بخشد، نسبت دولت با طبقات اجتماعی چیست؟ مهمترین پرسش‌هایی هستند که جریان‌های فکری به دنبال آن شکل گرفته‌اند. یکی از گفتمان‌های مسلط، گفتمان مارکسیستی است. مارکسیسم یکی از جریان‌های عمده فکری-سیاسی در تاریخ معاصر ایران است و به رغم آنکه هرگز قدرت سیاسی را تصاحب نکرد اما در زمینه تحلیل تغییر سیاسی در ایران تأثیرات بسیار زیادی بر جای گذاشته است. بنابراین باید بر اساس میزان تاثیر گذاری، به تحلیل این جریان پرداخت.

جریان چپ در ایران معاصر نیز به عنوان یکی از کنشگران فعال، رویکرهای تئوریک و عملی نسبت به نقش و کارویژه‌های دولت داشته است. این جریان پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بیشتر به فعالیت‌های فکری و فرهنگی و با رویکردی انتقادی نسبت به چپ سوسیالیستی از سویی و نظام حاکم از سوی دیگر، دلمشغول شد و عمده فعالیت آنها بیشتر در مراکز علمی و دانشگاه‌ها تمرکز یافت. پس از پایان جنگ تحمیلی، به اقتضای شرایط، جریان‌های فکری-سیاسی بر روی مباحث توسعه دیدگاه‌های گوناگونی داشتند که گفتمان چپ نیز در این امر مستثنی نبوده است.

از آنجا که برای شناخت جریان‌های فکری و سیاسی نیاز به یک ابزار تحلیلی ضروری می‌باشد، بنابراین در این پژوهش تلاش می‌کنیم تا با کمک جریان‌شناسی به عنوان از یکی ابزارهای تحلیل سیاسی، به شناسایی بازیگران و جریان‌های سیاسی حاضر در فضای فکری جامعه ایران پردازیم. طبعاً شناخت تحولات سیاسی یک جامعه در خلاء شکل نمی‌گیرد و در بستری از کنش و واکنش‌های بازیگران سیاسی در آن جامعه است که این دینامیسم قابل شناسایی می‌گردد، بنابراین در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی احصاء و شناسایی بازیگران عرصه سیاسی در هر جامعه‌ای قدم اول برای ارائه توضیح از تحولات سیاسی در آن جامعه است. مطالعه نقش بازیگران و نیروهای سیاسی-اجتماعی در زندگی سیاسی هدف اصلی جامعه‌شناسی سیاسی از آغاز تکوین آن بوده است. در جامعه و فضای سیاسی ایران نیز شکاف‌ها و تعارضات سیاسی قابل شناسایی است که بازیگران و جریان‌های سیاسی گوناگون بر بستر این خطوط تعارضات شکل گرفته‌اند و هر کدام از این جریان‌های سیاسی پایگاه‌های اجتماعی خود را نمایندگی می‌کنند. یکی از روشهای ضروری در فهم جریان مارکسیستی در ایران، شناخت دقیق و جامع شخصیت‌های عمده و تأثیرگذار آن است. با توجه به اینکه عمل سیاسی، مبتنی بر تئوری است، بنابراین شناخت تئورسین‌های مختلف مارکسیسم در ایران در اولویت قرار دارد. طبیعی است دستیابی به این هدف اساسی، در پرتو پژوهش‌های جمعی و سیستماتیک امکان پذیر خواهد بود. هنگامی که در یک مجموعه پژوهش‌های مرتبط با هم، در تک‌نگارهای عمیق، ابعاد مختلف شخصیت‌های سیاسی ایران شکافته شود، می‌توان ادعا کرد که تاریخ یک حزب، گروه سیاسی و یا نحله فکری نسبتاً شناخته‌شده. مقاله حاضر می‌کوشد تا با بهره‌گیری از روش جریان‌شناسی سیاسی، جایگاه دولت را نزد نمایندگان فکری این جریان از جمله فریبرز رئیس‌دانا و حسین بشیریه مورد مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

مطالب مربوط به مارکسیسم در ایران شامل طیف گسترده ای می شود. آثار و تألیفات فراوانی در زمینه جریان-های چپ و مارکسیسم در ایران نگاشته شده است که هر کدام از این پژوهشها به جنبه ها و ابعاد مختلفی پرداخته اند. ولی درخصوص نوع نگاه جریان چپ به مقوله ی دولت تاکنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. پژوهش حاضر از این منظر بدیع است که به جایگاه دولت در اندیشه این جریان می پردازد.

مازیار بهروز (1380)، کتاب شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران شورشیان آرمانخواه، گزارش فشرده و مستندی از تاریخ جنبش چپ مارکسیستی را در ایران از 1320 تا 1362 دربر می گیرد. نویسنده کوشیده است با پیروی از روش شناسی علمی فرایند جنبش چپ و فراز و فرودهای آن را در متن تاریخ معاصر ایران گزارش کند و از آن مهم تر به پی کاوی علل ناکامی چپ در ایران پردازد. کتاب بیش تر به دوره تاریخی پس از کودتای 28 مرداد تا فروپاشی کامل چپ مارکسیستی در نیمه دهه 1360 تأکید دارد و این دوره ای است که در سایر کتاب های تاریخ بسیار کم تر به آن پرداخته شده است. در مورد فعالیت و کارنامه چپ در دوران پس از انقلاب نیز شاید تا کنون گزارشی تاریخی به زبان فارسی منتشر نشده باشد. شورشیان آرمانخواه، نه تنها بازیگران اصلی صحنه (احزاب و سازمان های عمده)، بلکه بازیگران فرعی و حاشیه ای را نیز دربر می گیرد. مهم ترین و ارزشمندترین ویژگی کتاب این است که به کاوش و بررسی علل شکست و ناکامی چپ در ایران به ویژه فروپاشی نهایی اش در دهه 1360 می پردازد.

شیرازی، اصغر (1386)، در کتاب مدرنیته، شبهه و دموکراسی: برمبنای یک بررسی موردی درباره حزب توده ایران، نویسنده بر تصورات روشنفکران سیاسی ایران از جامعه ی ایران و دنیای مدرن از یک سو و هدفها و استراتژی های سیاسی و اقتصادی آنها از سوی دیگر متمرکز شده است. در بررسی اشتباهات عملی بیش تر آن بخش از این اشتباهات در مرکز توجه قرار داد که بر روند دموکراتیک شدن جامعه ی ایرانی تاثیرگذار بوده است. موضوع اصلی کتاب حاضر، بررسی موردی حزب توده، در پیوند با مدرنیته و شبهه است. هدف نویسنده در کتاب شرح تاریخ حزب توده و یا نقد آن تنها از یک منظر سیاسی نیست، بلکه دیدگاه دیگری برای این نقد پیشنهاد شده است. این دیدگاه بر این فرض نهاده شده است که نظریات و فعالیت های حزب توده و شبهات و اشتباهات محتمل در این دو امر را نمی توان به حد کافی تحلیل کرد، مگر آن که این کار را در پرتوی رویارویی دو نوع تمدن مدرن و پیش مدرن، تمدن دنیای جدید و تمدن سنتی ایرانی نیز، انجام داد.

محمد تقی صادق فامیان قدیم، محمد توحیدفام (1398)، در مقاله علل تداوم احزاب چپ در قبل و بعد از انقلاب اسلامی در ایران، به دنبال پاسخ به این پرسش هستند که عوامل تأثیر گذار در تداوم احزاب چپ بویژه حزب توده در قبل و بعد از انقلاب اسلامی در ایران چیست؟ نویسندگان از عمده علل تداوم احزاب چپ بویژه حزب توده را پایگاه اجتماعی این حزب و سران حزب توده در قبل از انقلاب اسلامی 1357 می دانند که پس از پیروزی انقلاب اسلامی نتوانست با جریان انقلاب همراهی نماید و به یکی از گروه های مخالف انقلاب اسلامی تبدیل شد. در کنار این علت داخلی، همچنین به تغییر مناسبات قدرت های بزرگ پس از انقلاب اسلامی در ایران اشاره می کنند که با فروپاشی نظام دوقطبی غیرمنعطف، قدرت های حامی نیروهای مخالف در داخل ایران دست از حمایت از این نیروها کشیده و موجب عدم استمرار فعالیت این نیروها در داخل ایران شدند و این بیش از همه به ضرر حزب توده شد که در رأس این نیروها قرار داشت.

حمید احمدی حاجیکلائی (1389)، در کتاب جریان شناسی چپ در ایران، در صدد بررسی و تعقیب پیدایی، تکوین، تطور، زوال و افول جریان و جنبش چپ به صورت یک «سرگذشت پژوهشی» در ایران است. همچنین نویسنده تلاش نموده است تا کارکردها، اندیشه و نظریه های مارکسیستی و جریان چپ به لحاظ نظری و مشی عملی که در قالب احزاب و گروه های سیاسی بروز و ظهور داشته اند را مورد بررسی قرار دهد. این اثر دوره آغازین جریان چپ در تاریخ ایران (از مشروطیت تا شهریور ۱۳۲۰) معاصر و پس از پیروزی انقلاب اسلامی را مورد مطالعه قرار می دهد.

رضا دهقانی (1389)، در اثری با عنوان مبانی هژمونیک شدن گفتمان اسلام گرا نسبت به دو گفتمان چپ و لیبرال در انقلاب اسلامی به بررسی گفتمان های اسلامی، چپ و لیبرال قبل از انقلاب اسلامی می پردازد و درگیری این گفتمان ها را با گفتمان پهلوی بررسی می کند. وی در بیان اینکه چگونه گفتمان اسلام گرا، به موقعیت هژمونیک تبدیل شد، معتقد است که عواملی نظیر رهبری امام، روحانیت، روشنفکران مذهبی، ادبیات خاص و قابل درک اسلام، اعتبار، عام گرایی گفتمان اسلامی را عامل مهم برتری و هژمونیک شدن گفتمان اسلامی است.

2. تمهیدات نظری

دولت در اندیشه و نظریه های مارکسیستی به لحاظ نظری و در برهه های زمانی، سیر تطوری را پشت سر گذاشته است. زمینه ها و شرایط تکوین اندیشه ی مارکسیستی و سیر تطور و تکامل دولت نزد این جریان، ماهیت و ویژگی های آن، می تواند ما را نسبت به شناخت و درک بهتر مسأله یاری نماید. می توان رویکرد این جریان به نقش دولت را بر اساس ادوار تاریخی، ماهیت و دیدگاه ها، چگونگی تعامل و نگرش آنان دسته بندی کرد که تلاش شده است تا در مباحث ذیل به این مهم پرداخته شود.

1.2. دولت در اندیشه مارکس

کارل مارکس، دولت را به مثابه نهاد اجبار فرض کرده است. دولت به اعتقاد مارکس، نیرویی است که از وضع نابرابر موجود دفاع می کند و می کوشد تا تداوم این رابطه را تضمین کند. از این رو دولت بیش از کمیته ای برای اداره امور زندگی بورژوازی دانسته نشده است. دولت ابزار دست کسانی است که در جامعه قدرت اقتصادی را در اختیار دارند. مارکس مخالف و دشمن دولت بود چون آن را محصول جامعه ی طبقاتی و ابزار دست طبقه های حاکم جهت تداوم و بازتولید مناسبات بهره کشی می دید. از نگاه او، دولت استوار است به منافع طبقاتی و آنچه آزاد است در واقع گردش آزادانه منافع خصوصی است. وی چهره ی سیاسی دولت را چنین بیان می کند: «آزادی یعنی تبدیل دولت از ارگانی مسلط بر جامعه، به ارگانی یکسر تابع آن» (مارکس، نقد برنامه گوتا: 31).

مارکس دولت را چیزی جامع تر از مفهوم ساده حکومت می دانست. به اعتقاد وی «ما تنها در موردی می توانیم از دولت سخن بگوئیم که یک نیروی ویژه اجبار عمومی، به شکل سازمانی مسلح، جدا و بالاتر از مردم قرار داشته باشد». از دیدگاه مارکس، دولت در عین حال هم غولی است که اجتماع ساخته و پرداخته است که علیه خود او قد علم کرده و آن را زیر سلطه خود کشیده و هم دستگاه تسلط مالکان بر دیگر طبقات جامعه شده است. در این رویکرد دوگانه از دولت، دو اصل مغایر نشئت می گیرد: یکی تضاد دائمی میان دولت و اجتماع

یا اینکه برعکس، دولت همیشه وسیله و ابزاری است در دست جامعه یا یک طبقه خاص جامعه یعنی طبقه‌ای که از نظر اقتصادی قبل از انقلاب مسلط بود و طبقه رنجبران بعد از انقلاب (دانکوس، 1366: 10).

متأثر از مارکس، مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها عمدتاً مفهوم اقتصادی از دولت را در نظر دارند. در این اندیشه، اصولاً زیرساخت تمامی تحولات (و از جمله تحولات و تکامل دولت)، مسائل اقتصادی و (به ویژه) شکل تولیدی است؛ بنابراین تحقق نقش‌های اقتصادی را بالاترین وظیفه دولت می‌دانند. آن‌ها عقیده دارند که جنبه اقتصادی دولت سایر جنبه‌های آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد، در عین حال سوسیالیست‌ها اصولاً دولت را حافظ منافع اقتصادی طبقه حاکم می‌دانند (Marx, 1971).

2.2. نئومارکسیست‌ها و استقلال نسبی دولت

نئومارکسیست‌ها نقشی مستقل‌تر به دولت می‌دهند. در چارچوب رهیافت کلی پولانزاس، ساختار اجتماعی از لایه‌هایی همچون اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی تشکیل یافته است که هر یک دارای نقشی است که این نقش در ارتباط با دیگر اجزاء تعریف می‌شود. مارکسیست‌های ساختارگرا از نقطه نظری جامعه‌شناختی به ساخت‌های جامعه و روابط آن با دولت می‌نگرند. از چنین دیدگاهی، نظام سرمایه‌داری، ساختاری است که بدون طرح و اراده طبقات مسلط تکوین یافته است. رهبران و مقامات و صاحبان قدرت در جامعه نیز خود تحت تأثیر نیروهای طبقه‌ای نیست. دولت و حکومت تنها کرسی و جایگاهی در درون شبکه پیچیده ساخت جامعه محسوب می‌شود. ساخت قدرت در جامعه کارگزار آزادی نیست که خواسته‌های عقلانی را تعقیب کند بلکه تابع مقتضیات ساخت‌های کلی است (بشیریه، 284).

به نظر پولانزاس، دولت در درون ساخت‌ها و منازعات طبقاتی قرار دارد و تداوم ساخت‌های زیربنایی را تضمین می‌کند. به این ترتیب، دولت ساختی منفعل نیست بلکه کارویژه‌های اساسی برعهده دارد. به طور کلی، دولت ساختار طبقاتی جامعه را بازتولید می‌کند. از دیدگاه پولانزاس، دولت تجلی مشخص روابط طبقاتی حوزه اقتصادی در سطح حوزه سیاسی است. بدین ترتیب، ساخت اقتصادی و روابط طبقاتی، شکل و ماهیت نحوه کارکرد دولت را تعیین می‌کند. هر وجه تولیدی یا ساخت اقتصادی دارای نوع دولت ویژه خویش است. بر اساس تفکیکی که میان سه حوزه اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی وجود داشت، او برای حوزه سیاسی یا دولت استقلال نسبی قائل است.

از دیدگاه وی، گروه مستولی یا هژمونیک در درون بلوک قدرت از دولت برای سازماندهی و ایجاد وحدت در طبقه حاکمه استفاده می‌کند (بشیریه، 315-316). او معتقد است که دولت جزئی از روابط را در سطح سیاسی بازتولید می‌کند. رابطه ساخت اقتصادی با دولت رابطه تعیین‌کنندگی است و از درون همین رابطه، رابطه سلطه عملی و اعمال قدرت دولت نسبت به طبقات تحت سلطه پدید می‌آید. در نتیجه دولت از تداوم مبارزه طبقاتی جلوگیری می‌کند. ساخت اقتصادی، نحوه تکوین و جایگاه طبقات اجتماعی را تعیین می‌کند. در مقابل، ساخت سیاسی یا دولت، موقعیت و سازماندهی سیاسی طبقات اجتماعی را مشخص می‌سازد. سازمان-یابی طبقات بالا و بی‌سازمانی طبقات پائین نتیجه عملکرد ساخت قدرت دولتی است (بشیریه، 317-318).

در نتیجه دخالتی که دولت در روند مبارزه طبقاتی در سطح اقتصادی می‌کند، روند مبارزه طبقاتی در سطح دولت، تحت سلطه طبقه مسلط قرار می‌گیرد. از این منظر، دولت گر چه عموماً تحت سلطه طبقه یا خرده طبقه

واجد هژمونی قرار دارد لیکن مستقیماً نماینده منافع اقتصادی طبقات عضو بلوک قدرت نیست، بلکه تنها نماینده منافع سیاسی آنهاست و به مبارزات سیاسی آنها وحدت و سازمان می‌بخشد و رقابت و چند دستگی میان آنها را کاهش می‌دهد (بشیریه، : 318-320). وی سه کارویژه اصلی برای دولت برمی‌شمارد از جمله ایجاد انسجام بین بلوک قدرت، ایجاد اختلاف در میان مخالفان، بسیج ایدئولوژیک و سازماندهی سیاسی طبقات متعلق به وجوه تولید قدیمی در برخی از مواقع به منظور سلطه دولت (پولانزاس، 1391: 32 و 372).

3.2. دولت در اندیشه مکتب انتقادی

آنها معتقدند که دولت‌ها به موازات اقتصاد سرمایه‌داری رشد کرده‌اند، یعنی در ایجاد دولت‌ها، اقتصاد سرمایه‌داری نقش ویژه‌ای داشته به گونه‌ای که اولین دولت‌های مدرن در درون نظام‌های سرمایه‌داری شکل گرفت. از نظر آنها، دولت سرمایه‌داری هم از منافع طبقات خاصی حمایت می‌کند که همان سرمایه‌داری است و در خدمت آن است. مفهوم مشروعیت، نقش محوری در بازانندیشی نظریه‌ی هابرماس درباره دولت دارد. وی در خصوص مشروعیت معتقد است که اصل دموکراسی، قانونگذاری مشروع را مشخص می‌کند. بر اساس این اصل، فقط قوانینی می‌تواند اعتبار مشروع داشته باشند که مورد توافق همه‌ی شهروندان قرار گیرند، آن هم در جریان استدلال قانونگذاری که خود نیز به صورت قانونی تأسیس می‌شود (اوث ویت، 1386: 203). از دیدگاه او، حکومت سیاسی، متکی به توان تهدیدی است که به پشتوانه ابزارهای زور نظامی ممکن می‌شود اما در هین حال، خود توسط قانون مشروع مجاز دانسته می‌شود. سخن گفتن درباره دولت، سخن گفتن درباره قدرت است، اما وی میان قدرت اجرایی دولت و قدرت ارتباطی تمایز قائل می‌شود. این قدرت ارتباطی زمانی که از میان مردم سربرمی‌آورد که آنها با هم عمل کنند (اوث ویت، 1386: 203).

هابرماس معتقد است دولت‌های سرمایه‌داری مدرن ذاتاً از بحران مشروعیت رنج می‌برند. ناپایداری‌های دولت از دید هابرماس به وظایف و کارکردهای دولت مربوط است. به نظر وی، دولت سرمایه‌داری معاصر از آن روی گرفتار بحران مشروعیت می‌باشد، زیرا در معرض مقتضیات و خواسته‌های متعارض قرار گرفته است. دولت از یک سو باید شرایط لازم برای انباشت سرمایه و سرمایه‌داری آزاد را حفظ و تأمین کند. یعنی اینکه می‌باید به منظور اجتناب از بحران‌های اجتماعی و برخی از تأثیرات زیانبار سرمایه‌داری بر دیگر بخش‌های جامعه، در اداره و هدایت اقتصاد دخالت کند. سرمایه‌داری با ایجاد توقعات مصرفی فزاینده، حکومت را تحت فشار قرار داده تا در صنعت و افزایش تولید دخالت کند. دخالت و درگیری دولت در اقتصاد اغلب به ضرورت دخالت بیشتر می‌انجامد. اگر دولت به یک دسته از مقتضیات پاسخ دهد، ممکن است در بخش‌های دیگر جامعه مشروعیت خویش را تضعیف کرده و در نتیجه مواجهه با کسری مشروعیت شود. در نتیجه بحران‌های تورم، افزایش هزینه‌های عمومی و اداره عقلانی جامعه پیش می‌آیند (وینسنت، 1387: 68).

وی معتقد است که گرایش‌های بحرانی سیاسی، به نظام سیاسی به درون داده وفاداری توده‌ها نیاز دارد این وفاداری به همان اندازه که پراکنده است، قابل حصول نیز هست. برون داده شامل تصمیم‌گیری‌های اداری است که دارای حق حاکمیت اجرایی هستند. بحران‌های مربوط به برون داده شکل بحران عقلانیت را دارد. در جریان بحران مزبور نظام اداری نمی‌تواند میان ضروریات و اقتضائات برخاسته از نظام اقتصادی سازش ایجاد کند. بحران‌های مربوط به درون داده شکل بحران مشروعیت را دارد، در این حالت، نظام مشروعیت‌بخش، در حالی که می‌کوشد الزام‌های هدایتی را که از نظام اقتصادی گرفته است به انجام رساند، در عین حال قادر نیست به حداقل مورد نیاز وفاداری توده‌ها دست پیدا کند (هابرماس، 1380: 122).

جریان‌شناسی سیاسی رشته‌ی منسجم، تحلیلی و مفهومی سیال است که از فهم تا تبیین (جزء تا کل) را شامل می‌شود و با فراروی از توصیف محض، تبیین یا فهم یا حتی بازسازی موضوعی یا مناسبات موجود بین جریان‌ها، چارچوبی میان رشته‌ای و ابزاری به مراتب کاراتر را برای فهم جامعه و حیات سیاسی پیشنهاد می‌دهد. جریان‌شناسی سیاسی از این جهت که درصدد توصیف واقعیت‌ها است، با روش پیوند می‌خورد و به عنوان یک مدل تلخیصی از واقعیت و الگویی برای شناخت است که با برداشتن ویژگی‌های اصلی آن، شناخت ما را از واقعیت مورد نظر تسهیل می‌کند. نتیجه این‌که جریان‌شناسی سیاسی به دانش و شناخت می‌انجامد و قابلیت بسیاری برای تبدیل شدن به مدل را هم دارا است، جایی که به پژوهشگر کمک می‌کند تا با توصیف و تشریح نظام‌مند، واقعیت را در وهله‌ی اول درک و در مرحله‌ی بعد بازسازی نماید و از خلال آن، قدرت پیش‌بینی یافته و احیاناً اقدام به تجویز کند» (خرمشاد و سرپرست سادات، 1392: 78-77).

بر این اساس، جریان‌شناسی سیاسی اولاً یک الگوی تلفیقی است که همزمان به دو سطح خرد و کلان عنایت داشته و بدان اهتمام می‌ورزد، ثانیاً نگاه توأمان به عین و ذهن دارد و به تعبیر دیگر درآمد و شد بین عین و ذهن است. تحلیل جریان‌شناسانه دارای این مراحل است: نخست پژوهشگر بنیادها و مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی و ویژگی‌های نظری جریانها را مطالعه می‌کند و آن را منتزع از زمینه‌ها و شرایط مورد توجه قرار می‌دهد. در گام بعدی جریانها را در بستر زمینه‌ها و شرایط عینی ملاحظه کرده و به توصیف آن می‌پردازد. در مرحله‌ی سوم و در یک بستر تحلیل تعاملی و دوجانبه، سویه‌های نظری را با شرایط عینی پیوند می‌دهد، بعد تلاش می‌کند با استفاده از دلالت‌های ضمنی، التزام‌ها، پیش‌فرض‌ها و تلقی‌ها معانی نهفته در متن جریانها را کشف و بیان نماید. پژوهشگر در گام پنجم از آثار جامعه‌شناختی و سیاسی جریانها و نیز کارکرد آنها در جامعه بحث می‌کند و در گام دیگر نسبت جریانها با یکدیگر را در بستر عینی جامعه مورد مقایسه قرار می‌دهد (خرمشاد و سرپرست سادات، 1392: 84-82).

4. دولت از منظر متفکران چپ جدید در ایران

یکی از گفتمان‌های مسلط، گفتمان مارکسیستی است. شاید ادعای درستی باشد اگر بگوییم که عمده‌ترین تبلیغ کنندگان پسامدرنیته، مارکسیست‌ها یا نومارکسیست‌های ایرانی هستند. گفتمان پسامدرنیته‌ی مارکسیستی، بر این باور است که با روشن شدن ناتوانی مارکسیسم در برهم زدن مناسبات جدید، اندیشه‌ی پسامدرنیته باید جانشین مارکسیسم شود. بشیریه توسط خطی از مارکسیسم به پسامدرنیسم متصل می‌شود که مدرنیته را می‌پذیرد و این همان چیزی است که او را به یورگن هابرماس نزدیک می‌سازد. هابرماس نیز با وجود گرایش‌های چپ در تحلیل اجتماعی و فلسفه‌ی سیاسی، از کلیت پروژه‌ی مدرنیته دفاع می‌کند و نقد سنت‌گرایان و پست‌مدرنها بر مدرنیته را، به ویژه در حوزه‌ی عمل سیاسی گمراه کننده می‌داند (ریتزر، 1384: 629).

1.4. دولت از دیدگاه حسین بشیریه

بشیریه در تحلیل ساخت دولت در ایران، گروه‌های قدرت و ویژگی کورپوراتیستی در برخورد با طبقات و نیروهای اجتماعی و نهایتاً زمینه‌های انقلاب، متأثر از آراء پولانزاس و آلتوسر است (بنی‌جمالی، 1391: 53). او با کاربست مفهوم‌هایی چون «بلوک قدرت»، «نیروی هژمونیک»، «دولت پاتریمونیال» و «دوره ترمیدور» ابزارهایی برای واری انقلاب اسلامی فراهم می‌سازد و با تأکید بر نقش روابط قدرت در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌کوشد تا ساختار دولت، دستگاه طبقاتی و کانون‌های قدرت را بررسی کند. از دیدگاه او، شکل‌گیری سیاست امری است تاریخی که در آن، وزن نهادهای سیاسی و شیوه‌ی بازتولید روابط اقتدار در پهنه‌ی حکومت‌گری، سرنوشت و سرشت سیاست را رقم می‌زنند. در رویکرد توسعه سیاسی، سیاست را در گرانیگاه تحلیل توسعه می‌نشانند و نهادهای سیاسی را به سان رقم‌زندگان قوانین حاکم بر جامعه (انگیزه‌ها، توانمندی‌ها و محدودیت‌های بازیگران سیاسی)، تحلیل می‌کند (بروجردی، 1393: 49).

بشیریه در نگاهش به دولت و عقلانیت به راه هگل نمی‌رود و از این رو شرط توسعه سیاسی را نه در تقویت و گسترش دولت، که در تکامل و بهروزی و بسامانی جامعه مدنی باز می‌جوید. برای او هدف توسعه سیاسی نیز چیزی جز «گسترش فرآیند مشارکت و دست‌اندرکاری شهروندان و رقابت مسالمت‌آمیز گروه‌های اجتماعی در زندگی جمعی و سیاسی یک جامعه نیست» (بشیریه، 1380: 11). وی در جستجوی توسعه‌ی سیاسی «با نگاهی انتقادی به نظریه‌های موجود درباره علل و عوامل توسعه سیاسی، عوامل لازم و کافی را از هم تمیز داده و بر اهمیت یافتن شرایط کافی تأکید می‌نماید» (بشیریه، 1380: 169).

او می‌کوشد تا با استفاده از ابزارهای نظری چون شکاف‌های اجتماعی، بلوک قدرت و ساخت‌یابی طبقاتی، تاریخ معاصر ایران را در ذیل تئوری نوسازی و بازتولید دولت مطلقه بررسی نماید. توجه اصلی او، نشان دادن ناهمگونی میان اقتضائات نوسازی و نیروهای حامل آن بوده است. به اعتقاد وی پیش از آنکه فرآیند تشکیل دولت - ملت و تجمیع منابع قدرت انجام شود یا نیروهای نوساز از انسجام و توان کافی برخوردار باشند، اندیشه مشروطه فضای فکری ایران را متحول کرده اما به دلیل نبود زمینه‌های عینی، عملاً تاریخ معاصر صحنه فراز و نشیب‌های متوالی به قصد تشکیل دولت مدرن بوده و نهایتاً دولت‌های مطلقه در پهلوی اول و دوم این وظیفه تاریخی را برعهده گرفته‌اند. به نظر او، شکاف‌های سنت - تجدد و اقتدارگرا - دموکرات به دلایل مختلف حل نشده، باقی مانده و شکاف طبقاتی نیز کمتر توانسته حاملان واقعی خود را در هر دو سو پیدا کرده و مواجهه نیروهای مدرن و سنتی را صاحب پایه‌های اجتماعی کند (بنی‌جمالی، 1391: 54 - 53).

وی با الهام از برینگتن مور، توسعه دستگاه سیاسی را پیش نیاز توسعه اقتصادی و اجتماعی می‌داند، ولی برخلاف ساموئل هانتینگتن، نسخه‌ای برای افزایش قدرت سیاسی دولت نمی‌پیچد چرا که دولت تمرکزگرا را بزرگ‌ترین مانع برای توسعه سیاسی می‌شمارد (بروجردی، 1393: 49). از یکسو، «شکوفایی و بالیدن جامعه مدنی را تا فراهم شدن تمامی شرایط به تأخیر نمی‌افکند و از دیگر سو، برآمدن آن را در گرو تکاپوهای مدنی و اجتماعی شهروندی، هر چند نارس و نارسا»، می‌داند (بشیریه، 1386: 761).

به باور او «در نبود یک جامعه مدنی بسامان و گسترش یافته، برآمدن دولت مطلقه تکرار سرشت و سرنوشت سیاسی ایران را تصویر می‌کند» (بشیریه، 1380: 37). وی در یک تحلیل کلان، موانع توسعه سیاسی را به سه دسته ساختار قدرت سیاسی (منابع قدرت متمرکز)، چندپارگی‌های اجتماعی فرهنگی (شکاف‌های تمدنی، فرهنگی، محلی، قومی و طبقاتی) و فرهنگ سیاسی پاتریمونیال در اندیشه نخبگان سیاسی تقسیم می‌کند (بشیریه، 1380: 33) معتقد است که «با وجود این سه مانع، بستر مشارکت سیاسی بسته می‌شود و دگرگونی

تدریجی و مسالمت‌جویانه روی نمی‌نماید. به ناچار، بحران دولت مطلقه پدیدار شده و دستاوردهای توسعه اقتصادی را بی‌ثباتی می‌سازد» (بروجردی، 1393: 50).

ایشان می‌کوشد تا با ترکیب برخی ابزارهای نظری جامعه‌شناسی سیاسی مارکسیسم متأخر و مکتب نوسازی، الزامات ساختاری و اجتماعی «گذار» را مورد توجه قرار داده و هر جا که توانسته بر لزوم ساخت‌یابی سیاسی و طبقاتی تأکید کرده است. ایده تشکیل مجلس صنفی - طبقاتی در سال‌های بعد را می‌توان از همین دست تلاش‌های نظری برای انسجام بخشیدن به منازعات ایدئولوژیک و انضمامی کردن شکاف سنت - تجدد دانست. وی در تحلیل روابط دولت و نیروهای اجتماعی، به تأثیر شکل‌دهنده گفتمان‌ها بر کردارهای سیاسی اجتماعی می‌پردازد. به نظر او، ساختارها و کردارهای عینی از جمله نهادها و نیروهای سیاسی اجتماعی خود متأثر از گفتمان و پس زمینه فلسفی بزرگتری است.

1.1.4. گذار به دولت دموکراتیک

او به تجربه تاریخی و سیر تطور دولت در تحولات سیاسی ایران پس از انقلاب اسلامی از چشم‌اندازی جامعه‌شناسانه می‌نگرد و سه دوره اساسی را بر اساس اینکه نخبگان حاکم دارای انسجام ساختاری، انسجام ارزشی یا ایدئولوژیک و یا دموکراتیک هستند مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهد. دوره اول (1357 تا 1360)، در این دوره گذار از تفرق اجزای تشکیل‌دهنده نخبگان نه به سوی گذار دموکراسی بلکه گذار به دولت و انسجام ایدئولوژیک منجر می‌شود. مرحله دوم با تشکیل حزب جمهوری اسلامی آغاز می‌شود و تا سال 1376 که انسجام ساختاری و ایدئولوژیک در نخبگان پیدا می‌شود. دوران سوم، 1376 به بعد است که شاهد بیشترین میزان عدم انسجام ساختاری و همچنین عدم انسجام ایدئولوژیک و ارزشی در درون نخبگان حاکم هستیم» (بشیریه، 1383: 7).

او با اشاره به «موج جدید نظریه‌های گذار به دموکراسی» با معرفی نظریه‌های کلاسیک که عمدتاً دموکراسی را به توسعه اقتصادی یا حل شدن بحران‌های ساختاری (مثل بحران دولت - ملت) یا متغیرهای اجتماعی چون ارتباطات، شهرنشینی و ظهور طبقه متوسط مربوط می‌دانند از آنها به عنوان عوامل دور و شروط لازم (و نه کافی) یاد می‌کند. همچنین نظریه‌های کارگزار محوری چون برینگتون مور را که بر نقش نیروهای اجتماعی نوساز و کیفیت ائتلاف آنها با دولت و مبارزات اجتماعی بلندمدت با نیروهای ماقبل سرمایه‌داری تأکید دارد، برای شرایط کنونی نوسازی و دموکراسی در جهان غیر پاسخگو دانسته و رویکردی نخبه‌گرا را پیشنهاد می‌کند» (بشیریه، 1384: 24-25).

از دیدگاه بشیریه، «میزان انسجام یا افتراق ساختاری و ارزشی در میان نخبگان حاکم، سازمان‌یابی سیاسی جناح‌های مختلف اپوزیسیون و سطح توانمندی نیروهای دموکرات در میان آنان، آزادی عمل و دور ماندن دو طرف درگیر از فشارهای توده‌ای و وقوع بحران‌های مؤثر که نخبگان حاکم را به مصالحه ترغیب کند از ضروری‌ترین شرایط برای گذار غیر خشونت‌آمیز، کم هزینه و پایدار به ترتیبات دموکراتیک محسوب می‌شوند» (بشیریه، 1383: 46).

به نظر وی، این گذار، گذار میان مدتی است که در آن «بازیگران سیاسی» نقش دست بالا دارند. تغییر نگاه از نیروهای اجتماعی به نخبگان و تمرکز بیشتر بر ویژگی‌های نیروهای سیاسی شکل گرفته در قالب اپوزیسیون به جای تأکید بر نقش طبقه اجتماعی حامل این نیروها (طبقه متوسط) و بحث در رخدادهای گذرا، تصادفی و پیش‌بینی نشده به جای موقعیت‌های ساختاری تنگ کننده عرصه کنش بازیگران و نگرانی از توده‌ای شدن فرآیندهای سیاسی را شاید بتوان مختصات جدید دستگاه نظری بشیریه محسوب کرد. این تغییرات البته از یک سو نشانگر توجه به تجربیات و ادبیات جدید دوره گذار در جهان و از سوی حساسیت نسبت به حوزه سیاست عملی و مناقشات جاری در عرصه سیاسی ایران این دوره بود. روی هم رفته، از حیث عوامل ساختاری و درازمدت مثل توسعه اقتصادی، گسترش آموزش و ارتباطات، نوسازی اجتماعی، گسترش طبقه متوسط جدید، پیدایش جامعه مدنی و غیره زمینه‌های مناسب برای گذار به دموکراسی در ایران فراهم آمده است» (بشیریه، ۱۳۸۴: ۹۷-۹۶).

از دیدگاه وی، وضعیت آنومی جغرافیای فرهنگ، اخلاق و سیاست در ایران معاصر را عناصری چون ضعف نمادهای همبستگی و هویت‌بخشی، چندپارگی نظام ارزشی، ضعف مشروعیت هنجارهای ایدئولوژیک، تضعیف روابط در حوزه‌ی عمومی و گسترش بی‌تفاوتی و انفعال اخلاقی و سیاسی تشکیل می‌دهد که وجه ایدئولوژیک دولت در دهه‌ی اول انقلاب اسلامی، پایان جنگ تحمیلی، سیاست‌های دوران سازندگی و برآیند جنبش اصلاحات در گسترش آنومی در ابعاد پیچیده‌ی آن مؤثر بوده‌اند.

در نهایت بشیریه پیچیدگی ساختار دولت در دموکراسی‌های امروز را خطری جدی برای دموکراسی می‌داند. از نظر او، افزایش تعداد کارویژه‌ها و سازمان‌های حکومتی موجب پیچیدگی فزاینده‌ی حکومت‌های دموکراتیک شده است. پیچیدگی دولت هم از لحاظ سازمانی و هم از لحاظ کارکردی مورد نظر است. با گسترش کارویژه‌ها، طبعاً سازمانها و نهادهای وابسته به حکومت نیز گسترش می‌یابند. دولتها دیگر محدود به اجرای کارویژه‌های سستی یعنی تأمین نظم و امنیت و رسیدگی به امور جنگ و صلح نیستند، بلکه کارکردهای رفاهی، علمی، پژوهشی، توسعه‌ای، برنامه ریزی، بهداشتی و غیره نیز ایفا می‌کنند. یکی از مسائل مربوط به افزایش پیچیدگی دولتها مشکل تشخیص حوزه‌ی دولت از حوزه‌ی خصوصی است. بسیاری از سازمانهای دولتی کارویژه‌های اساساً خصوصی ایفا می‌کنند. با تداخل حوزه‌های عمومی و خصوصی، مسئولیت قوه‌ی اجرایی در مقابل قوه‌ی مقننه مسئله‌دار می‌شود. یکی از نتایج این وضعیت گسترش روابط غیررسمی میان کمیته‌ها و نهادهای قانونی و اجرایی با گروه‌های ذی نفع و ذی نفوذ است. چنین روابطی معمولاً از چشم افکار عمومی پوشیده می‌مانند و مسئولیت‌پذیری دولت را کاهش می‌دهند (بشیریه، ۱۳۸۰: ۲۱۸-۲۱۹).

2.4. دولت از دیدگاه فریرز رئیس دانا

دموکراسی مطلوب رئیس دانا، عرصه اقتصاد را نیز محل نظارت و تصمیم‌گیری مردم می‌داند و این دموکراسی تلاش می‌کند، تأمین نیازهای اساسی همه افراد جامعه محور اصلی باشد. «دموکراسی مشورتی» او بر پایه حضور یک جامعه مدنی قدرتمند، گروه‌ها و جنبش‌های مستقل با سمت‌گیری‌های اقتصادی عدالت خواهانه شکل می‌گیرد. از منظر ایشان «ترکیب دموکراتیسم با راه و روش‌های برنامه، یا نوسازی از طریق دموکراسی مشارکتی و مردم‌سالار و سوسیال دموکراسی چپ می‌تواند به مثابه یک بدیل مطرح شود و این چیز است که امروز در جنبش دموکراسی جهان کم توسعه مطرح است» (رئیس دانا، ۱۳۸۱: ۳۹).

از نظر ایشان، «دموکراسی نخبه‌گرا و الیگارشی لیبرالی، از تبدیل دولتی که در راستای عدالت و رشد ایفای نقش می‌کند، به دولت خودکامه معمولاً دستاویز سرکوب دموکراسی مردمی شده است. اما همان طور که آنتونیو گرامشی گفته بود وقتی در نظام سرمایه‌داری جامعه مدنی به سمت جامعه سیاسی و تفویض قدرت بیش از حد به دولت برود، رویکردی فاشیستی پیدا می‌کند، اما در حالت عکس، یعنی حذف قدرت دولت مردم‌سالار، وضعیت را به لیبرالیسم می‌کشاند. این لیبرالیسم، یک جریان تعصب‌آمیز و ریاکار شبه فاشیستی است که در خدمت شبکه محافظه‌کار قدرت سرمایه قرار می‌گیرد» (رئیس دانا، 1381: 40).

رئیس دانا، بورژوازی لیبرال در ایران را عقیم و ناتوان در پیشبرد مقاصد دموکراسی می‌داند. از نظر وی «بورژوازی سوداگر و محافظه‌کار و بخش اعظم سرمایه‌داری خصوصی که بر امتیازهای ویژه دولتی، رانت و تفوق اقتصادی متکی است به مثابه دشمن اصلی دموکراسی، آزادی‌ها و برابری‌هایی که لازمه آنند عمل می‌کند و برای این کار نظریه، ایدئولوژی، اخلاق و آئین خود را می‌پرورد و همچنین دست به سازماندهی‌های قانونی و ناقانونی آشکار و مخفی می‌زند» (رئیس دانا، 1381: 41-40).

در ایران به همان نسبت که امید برای امنیت و تحقق سرمایه‌گذاری خارجی با مشارکت سرمایه‌های بومی و زیر حمایت دولت شکل می‌گیرد، وحشت از دموکراسی نیز غالب می‌شود. در ایران همکاری طبقه متوسط با بورژوازی جدی و مستحکم نیست. حتی اگر طبقه متوسط، به دلایل اقتصادی و فرهنگی با طبقه کارگر و با دهقانان پیوند جدی نداشته باشد، باز این دلیلی نیست که این طبقه با بورژوازی، به ویژه بخش‌های تجاری و بوروکراتیک، ارتباط عمیق برقرار می‌کند (رئیس دانا، 1381: 43-41).

وی با نفی دیدگاه «تجددگرایی لیبرالی» در ایران، معتقد است که «مردم باید به لحاظ ذهنی و روحی برای گذار از یک مسیر مشخص اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که غرب صنعتی پیموده است آماده باشند و همین آمادگی است که منجر به انباشت سرمایه، روابط بین الملل مفید و موثر، بازارهای کارآمد، بهره‌برداری بهینه از منابع، افزایش دانش و بهداشت همگانی می‌شود. اگر تجددگرایی (نوگرایی) به معنای قبول تحول و آمادگی برای پذیرش رشد صنعتی و دگرگونی‌های اجتماعی در جهان پیشرفته باشد، می‌تواند به جز دیدگاه بازار آزاد دیدگاه برنامه ریزی اقتصادی مردم‌گرا را نیز قبول کند (رئیس دانا، 1381: 97).

رئیس دانا معتقد است که «تعارض‌های طبقاتی بیشتر به صورت بروز اختلال‌های اقتصادی و ساختاری، خود را می‌نمایانند» (رئیس دانا، 1384، 242). به نظر او، سلطه طبقاتی و سیطره‌جویی وضعیت عجیبی یافته است. «از یکسو صاحبان قدرت اقتصادی و امتیازهای ویژه از همه‌ی امکانات انحصاری دولتی و خصوصی استفاده می‌کنند و در شرایط بی‌تحولی و ناهمگونی و کم‌توسعه‌گی به تقویت مواضع خود می‌پردازند. از سوی دیگر راست‌گرایان افراطی طرفدار بازار آزاد و رقابت و تعدیل ساختاری حرف‌هایی به ظاهر ترقی‌خواهانه می‌زنند، اما در دفاع از آن چه نامش را بازار بخش خصوصی در این سرزمین نهاده‌اند، به هیچ روی در صحنه عمل با گروه اول تفاوتی ندارند.

قدرت‌های انحصاری هنوز معصومانه، خواستار عدم مداخله دولت در امور خود هستند. اما طرفداران اصلی آزادی و دموکراسی، همان مردم محروم، مولد و نیازمندند که باید آماج اصلی برنامه‌های توسعه‌فراگیر و دموکراتیک باشند، اما از حیث سیاسی و اقتصادی، از سوی هر دو عنصر، کم‌اهمیت و بی‌الویت تشخیص

داده می‌شوند. نیل به توسعه با مداخله دولت دموکراتیک در راستای حذف موانع، تشخیص تکالیف مبرم آینده، بسیج و تحرک مردمی، شناخت موقعیت سرمایه داری جهانی و موقعیت کشور و برنامه‌ریزی راهبردی در آن جهت به دست می‌آید (رئیس‌دانا، 1381: 31).

جمع‌بندی

پس از انقلاب اسلامی با نسلی از روشنفکران مواجه هستیم که مهمترین ویژگی آنها را می‌توان پذیرش روند مدرنیته، مواجهه‌ی فکری و فلسفی با آن، گفتگو میان دو فرهنگ ایرانی و غربی و تأکید بر لزوم کاربرد عقل انتقادی در کنار عقل ابزاری عنوان کرد. نمایندگان فکری جریان چپ در چنین بستری وارد مناظرات گفتمان شدند و به یکی از اساسی‌ترین مسائل علم سیاست یعنی دولت پرداختند. مقاله‌ی حاضر تلاش نمود تا از این منظر، به بازاندیشی مفهوم دولت در اندیشه نمایندگان فکری جریان چپ پس از انقلاب اسلامی بپردازد.

حسین بشیریه در بازاندیشی مفهوم دولت و عقلانیت، شرط نوسازی و توسعه‌ی سیاسی را نه در تقویت و گسترش دولت، که در تکامل و بهروزی و بسامانی جامعه‌ی مدنی باز می‌جوید. به اعتقاد وی، در نبود یک جامعه‌ی مدنی بسامان و گسترش یافته، برآمدن دولت مطلقه (عرفی یا دینی) تکرار سرشت و سرنوشت سیاسی ایران کنونی را تصویر می‌کند. بنابراین توسعه‌ی سیاسی مستلزم آن است که کنترل بر منابع و وسایل قدرت در جامعه در میان گروه‌های مختلف و در بین حکومت و گروه‌های مختلف، توزیع شده باشد. وقتی تنها حکومت بر کلیه‌ی منابع مورد نظر سلطه داشته باشد، احتمال رقابت به حداقل کاهش می‌یابد. وضعیت توتالیتری وضعیتی است که در آن هر دو دسته منابع مورد نظر تحت انحصار حکومت قرار می‌گیرند. اما در حکومت‌های اقتدارگر اگرچه منابع خشونت آمیز در انحصار حکومت است اما منابع دیگر نیز به نحو گسترده-تری توزیع می‌شود.

وی با تأنی از هابرماس، جامعه‌ای را توسعه یافته می‌داند که هرچه بیشتر در آن ساخت ارتباط و تفهیم و تفاهم و کلام قوت یابد و چنین تحولی به معنی تحکیم و تقویت جامعه‌ی مدنی است. در مقابل، جامعه‌ی ناسالم در زمینه‌ی ارتباط و عمل بین‌الذهانی کمبود دارد. راه حل نهایی برای انسانیت از نظر هابرماس این است که حوزه‌ی ابزاری سلطه و قدرت، تابع منطق حوزه‌ی تفاهمی و عقل ارتباطی گردد. تنها در این صورت ساخت آمریت و سلطه در هم شکسته می‌شود. زبان و مهارت‌های کلامی و ارتباطی لازمه‌ی ایجاد جهانی عقلانی است. ارتباط کاملاً آزاد و فارغ از سلطه تنها در حوزه‌ی منطق و تکلم و زبان ممکن است. تجدید توانایی عقل ارتباطی و قدرت کلام به جای قدرت ابزار و سلطه و زور در اندیشه‌ی هابرماس به مفهومی روشن‌تر به معنی تقویت جامعه‌ی مدنی در مقابل سلطه‌ی دولت است.

رئیس‌دانا به عنوان نماینده فکری چپ نو، به اقتصادی متمرکز اعتقاد دارد که دولت در آن کنترل کننده است و مداخله‌ی اساسی دارد و مردم بیشتر در چهارچوب تعاونی‌ها، فعالیت‌های اقتصادی می‌کنند. استفاده از اهرم‌های کنترل مستقیم دولتی بر بازار، صادرات و واردات، تعیین راهبرد توسعه، برنامه‌ریزی، اجرا، تولید و در یک کلام تمرکز و اداره‌ی هر چیز و همه چیز در دست دولت نمادهای عملی این رویکرد است. او با طرح دموکراسی مشورتی، نقشی اساسی به کنشگری نهادها و جامعه‌ی مدنی در پیشبرد غایات و اهداف دولت می‌دهد.

منابع و مأخذ

- اوٹ ویت، ویلیام (1386)، *هابرماس*، ترجمه لیلا جوافشانی، حسن چاوشیان، تهران: نشر اختران.
- بروجردی، مهرزاد (1393)، «بشیریه و علم سیاست در ایران امروز؛ سخنرانی در میزگرد «ارزیابی کارنامه علمی حسین بشیریه»» کنگره انجمن پژوهش‌های ایران شناسی، مونترال کانادا، تابستان 2014، *ماهنامه علوم انسانی مهرنامه*، سال پنجم، شماره 38
- بشیریه، حسین (1387)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی
- بشیریه، حسین (1371)، «نهادهای سیاسی و توسعه»، *نشریه فرهنگ توسعه*، آذر و دی، شماره 3
- بشیریه، حسین (1380)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: نشر گام نو.
- بشیریه، حسین (1383)، «نقش نخبگان در گذار به دموکراسی»، *مجله آیین*، تیر، شماره 1.
- بشیریه، حسین (1383)، *عقل در سیاست: سی و پنج گفتار در فلسفه جامعه‌شناسی و توسعه سیاسی*، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (1384)، *گذار به دموکراسی (مباحث نظری)*، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (1386)، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران: دوره جمهوری اسلامی*، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بنی‌جمالی، احمد (1391)، «به دنبال انضمامی کردن دانش سیاسی»، *ماهنامه علوم انسانی مهرنامه*، سال پنجم، شماره 20
- پولانزاس، نیکوس (1391)، *طبقه در سرمایه‌داری معاصر*، ترجمه حسن فشارکی و فرهاد مجلسی‌پور، تهران: رخداد نو
- خرمشاد، محمدباقر و سیدابراهیم سرپرست سادات (1392)، «جریان‌شناسی سیاسی به مثابه روش»، *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، دوره پنجم، شماره 2، بهار.
- دانکوس، هلن کارر (1366)، *غصب حاکمیت*، ترجمه عباس آگاهی، تهران: آستان قدس رضوی، چاپ اول
- رئیس‌دانا، فریبرز (1380)، «سخنرانی فریبرز رئیس‌دانا؛ گزارش نشست مسائل اقتصاد ایران و راهکارهای اساسی آن»، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- رئیس‌دانا، فریبرز (1381)، «مبانی: سخنی درباره توسعه و عدالت اجتماعی»، *فصلنامه مجلس و راهبرد*، شماره 33.
- رئیس‌دانا، فریبرز (1381)، «مثلث رشد اقتصادی، اعتلای فرهنگی و عدالت اجتماعی»، *فصلنامه رفاه اجتماعی*، ش 5.

رئیس دانا، فریبرز (1381)، *اقتصاد سیاسی توسعه*، تهران: موسسه انتشارات نگاه

رئیس دانا، فریبرز (1381)، *دموکراسی در برابر بی عدالتی*، تهران: نشر علم

رئیس دانا، فریبرز (1382)، «زیان‌باری‌های جهانی‌سازی برای بخش کشاورزی و توسعه اقتصادی ایران»، نخستین همایش کشاورزی و توسعه ملی

رئیس دانا، فریبرز (1383)، *جهانی‌سازی قتل عام اقتصادی (واکاوی بیست‌وپنج سال جهانی‌سازی نولیبرال و نوحافظه کار)*، تهران: موسسه انتشارات نگاه.

رئیس دانا، فریبرز (1386)، «علل، عوامل و انگیزه‌های اقتصادی-اجتماعی بروز بحران‌ها و تهدیدهای اجتماعی در ایران»، *فصلنامه رفاه اجتماعی*، دوره 4، شماره 16.

ریتزر، جورج (1384)، *نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علمی

غفاریان، متین (۱۳۹۳)، «پیشگوی عصر اعتدال؛ چرا حسین بشیریه در عصر پسااحمدی‌نژادی اهمیت دوباره می‌یابد؟»، *ماهنامه علوم انسانی مهرنامه*، سال پنجم، مهر، شماره ۳۸

قائم‌نیا، علی‌اصغر و سعید موسوی ثمرین (1390)، *شناخت جریان‌های فعال اقتصادی در ایران*، تهران: مرکز مطالعات و پژوهش‌های سازمان بسیج دانشجویی.

موثقی، سیداحمد (1391)، *نوسازی و توسعه سیاسی*، تهران: نشر میزان.

میرسپاسی، علی (1385)، *تأملی در مدرنیته ایرانی: بحثی درباره گفتمان‌های روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران*، ترجمه جلال توکلیان، تهران: طرح نو.

هابرماس، یورگن (1380)، *بحران مشروعیت، تئوری دولت سرمایه داری مدرن*، ترجمه جهانگیر معینی، تهران: نشر گام نو

وینسنت، اندرو (1387)، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

مارکس، کارل، *نقد برنامه گوتا کارل*، ترجمه ع. م. تهران: پژوهاک، بی تا.

منابع لاتین:

Hook, Sidney, (1933), "towards the understanding of Karl marx", Newyork: day

Marx, K (1971), **Capital**, Vol 3, and Moscow: Progress Publisher, London: Penguin Books.